

عشق در سینما

مثل یک عاشق

صالح نجفی



نشرِ گَا

فهرست مطالب

۷ مقدمه
۱۷ ۱. مرور فیلم
۲۳ ۲. واکاوی فیلم
۵۸ کتاب‌نامه
۵۹ نمایه

فیلم در یک بار شلوغ آغاز می شود و در میان سروصدای آدم ها صدای دختری را می شنویم که گویی تلفنی از سوی نامزدش بازخواست می شود و به او توضیح می دهد که دروغ نمی گوید و با دوستش در کافه تئو است. دوربین دختر جوان را نشان می دهد. او می گوید نمی تواند پسر را ببیند، امتحان دارد و باید به مادر بزرگش سرزند. بعد از اینکه صحبت تلفنی اش تمام می شود مردی که پاندا از آنجاست می آید و در مورد رابطه دختر به او توصیه هایی می کند. از او می خواهد امشب به خانه آدم محترمی برود. دختر به رئیسش هم همان توضیحات را می دهد، می گوید فردا امتحان دارد و باید به دیدار مادر بزرگش برود. وقتی پاندا از اصرار می کند دختر جیغ می کشد و سر باز می زند - صدایی که هیچ با حالت صورتش هماهنگ نیست. با این حال وسایلش را جمع می کند و سوار تاکسی راهی خانه مشتری اش می شود. در طول مسیر به پیغام های مادر بزرگش گوش می دهد. در پیغام نخست مادر بزرگ می خواهد در مدت کوتاهی که قرار است در توکیو بماند نوه اش را ببیند؛ او به توکیو می رسد و

چند بار دیگر به آکیکو پیغام می‌دهد. دوربین در این اثنا بازتاب کلان شهر توکیو را روی شیشهٔ تاکسی به طرزنی نشان می‌دهد که تصاویر انعکاس یافته روی صورت آکیکو می‌افتند. مادر بزرگ در پیغام آخر را دوباره به ایستگاه بازگشته تا توکیو را ترک کند، می‌گوید این ساعت آخر را پای مجسمهٔ کنار ایستگاه منتظر آکیکو خواهد ماند، تاکسی از کنار مجسمه رد می‌شود و دختر پیرزنی را پای آن می‌بیند که احتمالاً مادر بزرگ اوست. اما از راننده نمی‌خواهد که تاکسی را نگه دارد. به راهش ادامه می‌دهد.

آکیکو به مقصد می‌رسد اما در خانهٔ مشتری اش پروفیسور مسنی به نام تاکاشی را می‌یابد که انگار قصد رابطه داشتن با او ندارد. از تابلو نقاشی‌یی که به دیوار خانه است حرف می‌زند و از عکس همسر پیرمرد. بعد دختر به اتاق خواب می‌رود و تنها روی تخت می‌خوابد. صبح فردا، بی‌آنکه بدانیم شب گذشته چه اتفاقی افتاده، پیرمرد آکیکو را سوار ماشین می‌کند تا به دانشگاه برساند. همان دانشگاهی که خود پیش‌تر آنجا تدریس می‌کرده. انعکاس آسمانی نیمه‌ابری روی شیشهٔ جلو اتومبیل می‌افتد و با تصاویر دختر و پیرمرد درهم می‌آمیزد. پیرمرد و دختر جوان هردو خواب‌آلوده‌اند. دختر در راه به خواب می‌رود و پیرمرد هم یک بار چیزی نمانده که پشت چراغ قرمز خواب بماند. وقتی به مقصد می‌رسند آکیکو از ماشین پیاده می‌شود اما جلو ورودی دانشگاه نامزدش، نوریاکی، منتظر اوست و بعد از اینکه با هم بگویم‌گو می‌کنند آکیکو به دانشگاه می‌رود. پسر جوان برمی‌گردد تا سیگاری بکشد اما فندکش روشن نمی‌شود و نزد پیرمرد، که در ماشین منتظر آکیکو نشسته،

می‌رود تا از او فندک بگیرد. در ماشین می‌نشیند و خود را معرفی می‌کند، می‌گوید نامزد آکیکو است و حدس می‌زند تاکاشی پدر بزرگ او باشد. از قصد خود برای ازدواج با آکیکو می‌گوید، از اینکه در تعمیرگاه ماشین کار می‌کند و از مشکلات رابطه اش با دختر. پیرمرد به او توصیه‌هایی می‌کند و در همین حین آکیکو از دانشگاه برمی‌گردد و وقتی پسر را در ماشین می‌بیند نگران در صندلی عقب می‌نشیند. تاکاشی متوجهش می‌کند که نامزدش او را به عنوان پدر بزرگ آکیکو شناخته است. به راه می‌افتند و پسر متوجه می‌شود که تسمهٔ ماشین خراب است. به تعمیرگاه می‌روند و پس از تعمیر ماشین پسر همان جا می‌ماند و برای ناهار با آکیکو قرار می‌گذارد. پیرمرد آکیکو را به کتابفروشی می‌رساند و خود به خانه برمی‌گردد. مشغول کارهای روزانه اش می‌شود که آکیکو با او تماس می‌گیرد و در حالی که انگار شرایط بدی دارد، از او کمک می‌خواهد. تاکاشی بلافاصله سوار ماشین می‌شود، به دنبالش می‌رود و آکیکو را با صورتی زخمی نشسته روی پله‌های ساختمانی در کوچه‌ای می‌یابد. دختر را به خانه می‌رساند و خود به داروخانه می‌رود. آکیکو تا بازگشتن پیرمرد دم در خانه روی پله‌ها می‌نشیند و در این فاصله پیرزن همسایه که از پشت پنجره این دورا می‌پاییده پرده را می‌کشد و گرم صحبت با دختر می‌شود. برای آکیکو از داستان عشق خودش به پیرمرد می‌گوید. پیرمرد برمی‌گردد و آکیکو را به خانه می‌برد. برای او شیر گرم می‌کند و می‌خواهد زخمش را ضد عفونی کند که نوریاکی زنگ خانه را می‌زند. با عصبانیت از پیرمرد می‌خواهد در را باز کند. وقتی پاسخی نمی‌گیرد شیشهٔ خانه را می‌شکند. فیلم همین جا به پایان می‌رسد.